

# نقش فرهنگ «در دنیای ما بعد صنعت»<sup>۱</sup>

دکتر شاپور راسخ

شاید نخستین سئوالی که در ذهن خوانندگان می‌گذرد، این است که چرا ما فرهنگ را در منظر آینده مطرح میکنیم؟ و پاسخ این سئوال بجا این است که انسان تنها موجودی است که در تاریخ زندگی میکند، به عبارت دیگر موجودی است که بنده و اسیر زمان حال نیست و به گذشته و آینده خود نیز هوشیاری دارد و اگر به تاریخ بنگریم می‌بینیم که او آغاز، آدمی مآل اندیش بوده است و درباره سرنوشت فردی و جمعی خود اندیشه کرده است. علت دوم توجه ما به فرهنگ آینده اینست که جهان امروز شاهد تغییرات سریع در همه احوال زندگی، جامعه و فرهنگ است. سرعت تغییر به اندازه‌ای است که جامعه شناسانی نظیر تافلر Toffler، مولف *le choc du futur* (ضربه روحی آینده) از سرگیجه آینده سخن می‌گویند.

عامل سوم یا علت سوم توجه ما به فرهنگ آینده، به گمان من شکست تمدن فنی و مادی غرب در حل مسائل اساسی انسان است و بالنتیجه ما شاهد آن هستیم که در سراسر عالم، در دانشگاهها و در بیرون دانشگاهها، جستجوهای پرشوری در مورد الگوهای فرهنگی تازه یا اصول يك تمدن جدید صورت می‌گیرد. پس حق داریم که موضوع فرهنگ را در منظر

---

۱- متن سخنرانی آقای دکتر شاپور راسخ در محل کانون کتاب امور فرهنگی دانشگاه

آینده مطرح بکنیم و به‌یمن بر اساس آنچه گفته‌اند و نوشته‌اند و آن چه خود به‌مدد اندیشه به آن میرسیم سجایا و خصائص فرهنگ آینده چه خواهد بود؟

ناچار هستیم در ابتدا به تعاریفی چند پردازیم که مراد ما از فرهنگ چیست و منظور از دنیای بعد صنعت کدام است؟ و به دنبال آن، درباره امکان آینده نگری بحث کنیم و گرایشهای مختلف آینده‌نگری را از هم بازشناسیم و بعد بینیم در مکاتب فکری مختلف چه آینده‌ای برای انسان و ارزشهای انسانی، برای زندگی و فرهنگ آدمی پیش‌بینی شده است و اگر قبول بکنیم که آینده تا اندازه‌ای بخواست امروز ما بستگی دارد، ناچار باید به بررسی این موضوع پردازیم که چطور میشود باراده خود يك آینده مطلوب فرهنگی ساخت و عوامل تحقق این آینده مطلوب چیست. و بالاخره اگر فرصت بازی بکند، کلمه‌ای درباره آینده فرهنگی، آلتوری که در ایران مطرح شده است بیان بکنیم و از تفکرات موجود چراغ هدایتی برای راه خود جستجو کنیم.

میدانید که درباره فرهنگ تعاریف بسیار در کتب تخصصی آمده است. «**کروبر**» و «**کلوکان**» مردم‌شناسان بنام، لافل ۱۶۰ تعریف از کلمه فرهنگ و یا Culture جمع آوری کرده‌اند و امروز شماره این تعاریف از ۲۵۰ فراتر رفته است.

بطور کلی دو تمایل اساسی بین محققان دیده میشود: بعضی فرهنگ و تمدن را از هم تفکیک میکنند و احياناً «فرهنگ» را به جنبه‌های معنوی و جلوه‌های خاص روحی يك گروه و جامعه اطلاق میکنند. در صورتی که در نظر این جمع، «تمدن» به معنای تدابیر معیشت یا وسائلی است که انسان برای تسلط و تصرف در محیط فیزیکی و طبیعی خود بکار میرد. در مقابل کسانی هستند که بین فرهنگ و تمدن تمایزی قائل نمیشوند و بخصوص در میان جامعه‌شناسان و فلاسفه آلمانی است که این تمیز و تفکیک بین فرهنگ در مقابل culture و تمدن در برابر Civilisation عنوان شده است. و البته در این داورها يك مقدار عواطف یا بقول ما احکام ذهنی و تقدیری در کار بوده است.

نظریه غالب این است که فرهنگ مجموعه وسائلی است که انسان برای تسلط و تصرف در خویش و بر خویش و برای اعتلای عقلی، اخلاقی و روحانی خود بکار میرد. در نتیجه هنرها، فلسفه، حقوق و مانند آن بعنوان امور فرهنگی تلقی میشود. در مقابل گفته شده است که تمدن مجموع وسائل جمعی است در دسترس جامعه و انسان برای کنترل و تصرف در محیط

مادی و طبیعی انسان که در نتیجه تمدن بر علم، تکنولوژی و نظائر آن شامل میشود. «نوماس مان» نویسنده بنام گفته است تمدن یعنی مکانیزاسیون و گرایش ماشینی و حال آنکه فرهنگ همان تجلی معنویت است. همکار جامعه شناس ما آلفرد و بر میگوید: تمدن ماهیت عقلی دارد و از این لحاظ متعلق به کل بشر است. تمدن امری است که انباشته و افزوده میشود و بصورت مستمر و ممتد در تاریخ میماند، و حال آنکه فرهنگ بیشتر به جنبه معنوی اطلاق میشود و تجلی بدیع و آزادی روح یک گروه خاص است. و باز از آلفرد و بر میخوانیم که تمدن مبتنی است بر استمرار ترقی که یاری عقل انجام می‌پذیرد.

تکراراً عرض میکنم: تمدن جلوه کوشش انسان است برای تسلط بر جهان طبیعت و ابزارها و وسائلش، تمدن علم، فن، برنامه‌ریزی و بکارگرفتن جوانب عقلی و منطقی است و حال آنکه فرهنگ از تمدن جداست و جلوه‌گری و تحقق روح انسان و هویت فلسفی و عاطفی ماست، از این قبیل میتوان گفته‌ها و شواهد بسیار نقل کرد ولی درست در مقابل این نظریه، نظریه کسانی قرار گرفته است که تمدن *civilisation* را بر جنبه خاص عاطفی انسان اطلاق میکنند و حال آنکه فرهنگ را از مقوله عقلی می‌شمارند.

از دیدگاه جامعه شناسان امروز و متخصصان فرهنگ، فی الحقیقه تمدن و فرهنگ باید بعنوان یک واحد تلقی شود حتی در یک جامعه صنعتی یعنی در جامعه‌ای که برنامه‌ریزی و علم و فن، بنای زندگی جمعی آن است فرهنگ وجود دارد. هنر، ادبیات، آداب است اما این هنر، این ادبیات و این فلسفه بیشتر گرایش مادی، فنی و عقلی دارد و اگر سخن سوزو کین جامعه شناس بنام را یادآور شویم بهتر است کلمه «منظومه فرهنگی یا تمدنی» را بکار ببریم.

بدین معنی که هر جامعه‌ای میتواند یک منظومه تمدنی یا فرهنگی داشته باشد که در این منظومه هم علم هست، هم فلسفه هست و هم هنر و ادب و جنبه‌های معنوی، اخلاق و سایر شئون و اگر تفاوتی بین تمدن و فرهنگ وجود دارد، در حقیقت مربوط است به اینکه منظومه فرهنگی یا منظومه تمدنی یک جامعه بیشتر بر روی علم و فن تاکید میکند یا بر روی اخلاق و معنویت، یعنی تفاوت در میزان تاکید یا تشدید درباره جنبه‌ای یا جلوه‌ای از این منظومه فرهنگی است:



بعضی فرهنگها و تمدنها در دنیا همانطور که سوروکین بیان کرده است بیشتر به جنبه مادی و حسی تاکید میکنند و معتقدند که حقیقت اساسی وارزش اولی از مقوله حسی است. بنا بر این علم تجربی و دانشهای مادی و فنون و رفاه اقتصادی در این جامعه پیشرفت پیدا میکند، در برابرش جامعه‌هایی نیز هستند که منظومه‌های فرهنگی آنها بر مبنای ارزشهای علمی یا ارزشهای عقلی نهاده شده است. پس این تفکک میان تمدن و فرهنگ بعقیده من یک‌دگر قرار داده است. شاید مطلوب‌تر آن باشد که ما صحبت از منظومه تمدنی یا فرهنگی بکنیم و بپذیریم که در منظومه‌های مختلف فرهنگی یعنی در تمدنهای مختلف ممکن است تاکید بر روی عناصری یا جنبه‌هایی بیشتر یا کمتر باشد. مثلاً در جامعه معاصر، ارزشهای اقتصادی مقام والا دارد ولی مفهوم این مطلب این نیست که ارزشهای غیر اقتصادی در این جامعه بکلی نادیده باشد؛ شاید خطای مارکس و همه کسانی که سعی کردند در تاریخ یک عامل زیربنائی بیابند در این است که بگمان ما هیچ جامعه‌ای نیست که از همه این ارزشهای بهره‌باشدمنتها در پاره‌ای از اجتماعات، مثلاً جامعه غرب بعد از انقلاب صنعتی، ارزشهای اقتصادی، اولویت و تفوق بر ارزشهای معنوی و اخلاقی پیدا کرده و رنگ خود را بر روی ارزشهای اخلاقی و معنوی زده و همانطور که سوروکین نشان میدهد، حتی ما اغتام وقت را در جهان مادی معاصر با «وقت‌طلاست» تعبیر میکنیم؛ برای اینکه معیار انسان حسی و مادی و انسانی که به منظومه تمدنی و فرهنگی حسی و مادی تعلق دارد باز از مقوله پول و مقوله معیارهای مادی و اقتصادی است.

علیهذا به این نتیجه میرسیم که بدون اینکه بخواهیم اصرار خاصی در این مورد بکنیم که فرهنگ را صرفاً به جنبه‌های معنوی و عاطفی یک‌دگر و گروه اطلاق بکنیم و تمدن را مابده الاشتراك بشر از نظر تدابیر و وسائلی که برای تصرف و تسلط بر طبیعت و برای تأمین معیشت بکار برده است، محسوب داریم شاید بهتر باشد که فرهنگ و تمدن را هر دو، دو جلوه یک‌واقعیت یعنی یک منظومه تمدنی و فرهنگی بدانیم. منتها قائل شویم که در بعضی اجتماعات، فرهنگ بیشتر رنگ مادی و حسی میگیرد و در اجتماعات دیگری بیشتر جنبه عقلی یا جنبه عرفانی یا جنبه روحانی فرهنگ شدید است.

با چنین مقدمه‌ای که مفهوم فرهنگ را در یک پهنای گسترده‌تری عنوان میکند بینیم مراد ما از دنیای ما بعد صنعت چیست؟ کلمه Post industrial society مراد ما از دنیای ما بعد صنعت چیست؟ کلمه Post industrial society مراد ما از دنیای ما بعد صنعت چیست؟ کلمه ای است که در چند سال اخیر متداول شده است و نویسندگانی مثل بل و کسان

مؤلف بنام کتاب سال دوهزار از آنرا متداول و رائج کرده‌اند. اصولاً این فکر که جامعه بشری از مراحل مختلفی می‌گذرد فکری است که در قرن نوزدهم رونق بسیار داشت. قرن ۱۹ قرن تسلط مکتب‌های اولوسیون evolution یا تکامل‌گرایی است. در تمام رشته‌های دانش، از علم الحیات یا زیست‌شناسی گرفته تا دانش‌های انسانی و حتی علوم طبیعی همه‌جا سخن از تکامل در میان است و تکامل در حقیقت تحول چیزهاست بر یک مسیر یک خطی که آن مسیر با مراحل مختلفی مشخص شده است. از جمله نظریات تکاملی، نظریه‌هایی است که وسایل تأمین معاش را مبتنا قرار داده‌اند و از جامعه شیانی، جامعه کشاورزی، جامعه صنعتی که ما امروز در آن جامعه زیست می‌کنیم و بالاخره جامعه مابعد صنعت یا Post industrill سخن می‌گویند.

اوصاف این جامعه مابعد صنعت در نوشته‌های متفکران مختلف آمده است که ما اجمالاً از دو نفر نقل قول می‌کنیم، یکی کان و دیگری بل که کان مؤلف کتاب سال دوهزار در این اثر و بل در نوشته‌ها و مقالات متعدد دیگر، جامعه مابعد صنعت را اجمالاً چنین توصیف میکنند که جامعه‌ای است ثروتمند، جامعه‌ای که در آن به‌خلاف جامعه صنعتی که فعالیت‌های صنعتی در آن غلبه دارد، فعالیت‌های خدماتی از متوله تحقیقات و نظائر آن تسلط پیدا کرده است. جامعه‌ای است که بخش عمومی یعنی دولت در آن گسترش بسیار و اهمیت فراوان حاصل کرده است و قسمت قابل ملاحظه‌ای از اعتبارات جامعه صرف امور اجتماعی و خدمات اجتماعی می‌شود. الکترونیک و سبیرنیک در زندگی بشر نقشی بارز ایفا می‌کند. نظام تعلیم و تربیت به عنوان مهمترین رکن نظام اجتماعی مطرح است و در منطق عصر جدید جامعه‌ای پیشرفته‌تر است که از نیرومندترین و موفق‌ترین منظومه تعلیم و تربیتی برخوردار است و همچنین است نو آوری فنی که بعنوان اساس چنین جامعه‌ای مطرح است. در جامعه مابعد صنعت فواصل بین طبقات، گروهها و قشرها بسیار کم می‌شود، مخابرات بدرجه‌ای کامل از توسعه می‌رسد بدان گونه که عملانقش زمان و مکان را از میان بر میدارد و حتی کان با آن دقت خاص علمی خودش می‌گوید وقتی جامعه‌ای بین چهار تا بیست هزار دلار در آمد سرانه بطور متوسط داشت، فاقد تاشانس ورود به مرحله مابعد صنعت زادارد.

مؤلف دیگری که اوصاف این جامعه مابعد صنعت را بیان کرده است نویسنده‌ای است که در کشور ما شاید بیشتر شناخته شده باشد. یعنی سروان شرایبر صاحب امتیاز مجله

اکسپرس که کتابی نوشته است بنام صلاهی مبارز طلبی امریکا Ledie d americain که بطور اجمال می گوید: جامعه صنعت جامعه ایست که در آن انسانها از همه جبرهای فیزیکی، اقتصادی و حتی بیولوژیک یا حیاتی آوار شده اند، در جامعه ما بعد صنعت، کار دستی تقریباً منقرض خواهد شد و وقت آزادیش از اوقات کار خواهد بود، به همین مناسبت است که در روز ۵ مه ۱۹۵۵ دیدیم جامعه شناس دیگر فرانسوی از این تمدن آینده به نام تمدن فراغت یا دمیکنده Loiser - civilisation de تمدنی که در آن اکثر اوقات انسان آزاد است و می تواند به فعالیت های تفریحی، فرهنگی، هنر و سفر و نظائر آن مصروف شود. دردنیای ما بعد صنعت، امکانات فرهنگی و آموزشی به نحو شگفتی توسعه پیدا خواهد کرد و قدرت انسان بر طبیعت و زندگی افزایش عظیمی خواهد یافت. بنابراین جامعه ما بعد صنعت، اگر بحران کنونی اقتصادی جهان بگذارد، مشابه جامعه امریکا است در چند سال بعد و با جامعه سوئد است در چند سال بعد و چند کشور دیگر که این مولفان بعنوان نخستین جوامعی که امکان ورود به مرحله ما بعد صنعت را دارند از آنها یاد میکنند.

البته تردید نداریم که این جامعه ما بعد صنعت تولد و تحققش کار آسانی نیست. در تاریخ دیده ایم که همیشه عبور از یک مرحله به مرحله کمتر به مرحله برتر و مثلاً از مرحله کشاورزی به مرحله صنعتی، از مرحله گردآوری غذا و آذوقه و شبانی و دامپروری به مرحله کشاورزی، یا بحرانهای شدید توأم و همراه بوده است.

تکامل جامعه صنعتی به جامعه ما بعد صنعت هم ناچار با دردهای زایمانی، با بحرانها، با انقلاباتی توأم خواهد بود. بحران و محیط زیست، بحران انرژی و مواد اولیه و بحرانهای دیگری که ما امروز شاهدش هستیم و بعقیده بعضی متفکرین، مبرر انتقال از یک مرحله تمدنی به مرحله دیگری است.

بدون اینکه بخواهم در این باب سخن راطولانی بکنم، نتیجه میگیرم که وقتی ماصحبت از فرهنگ دردنیای ما بعد صنعت می گویم یعنی دنیائی که بسیاری از جوامع پیشرفته در آستانه ورود به آن هستند.

میخواهم بدانیم در این جوامع بیست سال بعد، سی سال بعد، در سال دوهزار یا بعد از آن، خصوصیات اساسی تمدن چه خواهد بود، بر روی چه عناصر و جنبه های این منظومه تمدنی و فرهنگی تاکید خواهد شد.



زندگی انسانی قرن ۲۱ چگونه خواهد بود و طبعاً این سؤال به خاطر شما مرتسم میشود که چرا ما به این تفکر درباره آینده می پردازیم؟

اصولاً آینده نگری امری است که از آغاز نشأت انسانی وجود داشته است. همیشه انسان به آمل و سرنوشت خود می اندیشیده است و گواه آن این که حتی در قبرهای باستانی که بدست آمده، انسان اعتقاد خودش را به معاد و به بازگشت زندگی بصورت محصولات یا کالاهائی که همراه خودش دفن کرده متجلی کرده است. اما آینده نگری بصورت منظم و با استفاده از روشهای علمی، امری است که ارسالهائی ۱۹۵۰ به این طرف رونق بسیار پیدا کرد و دانشگاههای بسیار و موسسات تحقیقاتی متعدد، مجله ها و کتابهای فراوان به این کار اختصاص پیدا کردند. شاید مهمترین عاملی که سبب اشتیاق تازه برای این آینده نگری شد، اعجاب انسان در برابر توسعه و پیشرفت ناشی از ترقی علوم و فنون بوده و احساس احتیاج به ضرورت کنترل این تکنولوژی افسارگسیخته و بالاخره لزوم اتخاذ تدابیر بسیاری از قبیل برنامه ریزی اجتماعی که زندگی انسان را آسانتر و خوشتر می کند.

### آینده نگریها معمولاً از سه دسته بیرون نیست: بعضی از آینده نگریها از

مقوله رؤیا پروری و خیال پردازی است. مثل تفکراتی که درباره اوتوبی utopie یا شهر «نیست در جهان شده است و می دانیم که او توبی در تاریخ تفکر بشر تازه نیست. از جمهوری افلاطون تا او توبی توماس مور و کتاب شهر آفتاب کامپانلا و مدینه فاضله فارابی همیشه بشر درباره يك جامعه مطلوب و منزله آرزو طلب فکری می کرده است و کتب و آثاری بسیار گواه چنین مشغله ای بوده است.

### رئال جامع علوم انسانی

قسم دوم از آینده نگریها را می توان از مقوله آرزو پروری انسانهای سرخورده و نا کامیاب دانست. یعنی بسیاری از آن چه که انسان در زمان حاضر بدست نمی آورد معمولاً در مخیله خود تحقق آنرا در آینده دور دست منعکس میکند و این نمونه اش در نهضتهائی است که در تاریخ تفکر بنام millenarisme یا هزاره طلبی آمده است که در اروپا در تمدن مسیحی بسیار کسان بدنال و قایع انقلابی در سال هزار بود اند. حال این هزار چگونه محاسبه میشده است؛ مطلبی دیگر است و بهر حال این هزاره طلبی چندین بار در تاریخ تکرار شده

است، اما در جنب ایندو نوع آینده نگری که «یکی از متوله خیال است و دیگری انعکاسی از رؤیای امروز و بستن و امیدهای امروز به گردن فردا، «آینده نگری بیش و کم علمی نیز وجود دارد که در سالهای اخیر رونق بسیار پیدا کرده است و می‌دانیم که روشهای دانش، منجمله آمار و ریاضی اجازه پروژکسیون و اکستراپلاسیون یعنی اجازه تمدید تمایلات و گرایش‌های امروز را در آینده می‌دهد و هم چنین روش معروف به تهیه سناریوهای مختلف، به عبارت دیگر فرض تجمع يك مقدار وقایع با هم و بعد به آزمایش نهادن آن یعنی نوع کاری که قبلاً کلوب‌رم کرد و گزارش اول و به خصوص گزارش دوم خود را بر آن پایه نوشت. (گزارش اول درباره کاهش یافتن منابع حیات ظرف یکصد سال آینده تحت عنوان «محدودیت رشد» و توسعه، کتابی که می‌دانید سروصدای بسیار به پا کرد و خوشبختانه اخیراً به زبان فارسی ترجمه شده است و گزارش دوم که حدود دوماه قبل به فرانسه و انگلیس منتشر شد تحت عنوان «استراتژی فردا یا بشریت در يك نقطه عطف» و حاصل کلامش این است که یا باید انسان شیوه زندگی و زوال توسعه صنعتی و اقتصادی خود را دگرگون بکند و یا محکوم بفساد است).

در کتاب اخیر صحبت از سناریوهای مختلف است و به عبارت دیگر طرح فرضیات مختلف و به آزمایش نهادن آنها و استفاده از ماشین‌های حسابگر الکترونیکی برای روشن کردن این که کدامیک از این فرضیات قابل تحقق است.

عده‌ای هم معتقد هستند که ما می‌توانیم آینده را در تمایلات افرادی در جامعه معاصر جستجو بکنیم که طبیعتاً و ذاتاً آینده‌گرای هستند. مثلاً در نزد جوانان.

در روش جوانان، درخواستهای جوانان، در نظام ارزشی که پیش جوانان مطلوب است، میتوان جوانه‌های نخستین آینده را جستجو کرد. بدینگونه است که چند محقق به نام‌در امریکا و سرزمین دیگر کتبی دربارهٔ آیند فرهنگی دنیا نوشته‌اند. معروفترین آنها یکی روزاک جامعه‌شناسی است که کتابی دارد به زبان آمریکائی، به نام ضد فرهنگ یا پاد فرهنگ غیر از فرهنگ معاصر، که در حقیقت دریافت یا برداشت يك منفکر است درباره آنچه جوانان میخواهند و ارزشهای نوئی که درون جامعهٔ جوانان نشأت پیدا کرده و می‌کند. به عنوان نمونه، روزاک می‌گوید: در حالی که انسان قرن بیستم، انسانی صنعتی و خودکامه است و فقط بدنال عقل و مصلحت



می‌رود؛ مامی بینیم که نسل جوان امروز بعکس، بهم بستگی و آمیختن با جمع و با دیگران بودن تمایل است. در برابر انسان سازمانی organization man با اصطلاح جامعه شناس امریکائی هوایت White که توصیفی است از انسان نیمه دوم قرن بیستم یعنی انسانی که در سلسله مراتب اجتماعی قرار گرفته است و سعی می‌کند همه اعمال خود را با ضوابط و مقررات موجود تطبیق کند «که تجلی کاملش انسان دیوان سالار و انسان بروکراتیک است» نسل جوان انسان آزادی طلبی را ارائه میکند. به عقیده روزاک مادر گفتگوها و درخواستها و جنبش‌های جوانان تمایل به مشارکت و قبول مسئولیت را می‌بینیم؛ میل شرکت فعال در زندگی و قبول مسئولیت و حتی رسالت را مشاهده می‌کنیم. مؤلف بنام دیگر به نام ریچ Reich است که کتابی دارد به نام The greening of America که البته ترجمه آن به فارسی بسیار مشکل است؛ سر سبز شدن یا سرسبز کردن آمریکا و مرادش این است که تحول نظام ارزش‌ها در جامعه امریکائی در گرو اندیشه‌ها و خواستها و آرزوهائی است که در نسل جوان معاصر مشاهده می‌شود که بعد در این باب به تفصیل صحبت خواهیم کرد. عده‌ای از محققان خود متفکران را به عنوان انسان‌هایی که آینده اندیش هستند، ملاک و معیار کار خویش قرار داده‌اند و درباره تفکرات آنها نسبت به آینده بررسی کرده‌اند و به عبارت دیگر به تحقیق درباره این مطلب روی آورده‌اند که دنیائی که متفکران می‌خواهند بسازند چگونه است؟ از این طریق شاید ما پاره‌ای از اوصاف دنیای آینده را بتوانیم بشناسیم. *پروپشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

حاصل کلام این که، در این روش‌های مختلف اعم از این که کمی یا کیفی باشد سعی می‌شود که بطور منظم یا از طریق شناخت کیفی، ارزش‌هایی که در یک گروه بشر آینده مثل جوانان دیده می‌شود، معلوم گردد یا از راه محاسبات آماری یک روشنائی به آینده نامعلوم افکنده شود. باز در اینجا اشاره کنم که آینده نگریها که غرض کردم از سه مقوله است: از مقوله خیال پردازی - آرزو پروری و یا تفکر علمی و منظم در باره آینده که البته سخن ما در مورد این دسته سوم است. در این جادو تمایل کاملا بارز به چشم می‌خورد یکی تمایل کسانی که به آینده با چشم خوش بین نگاه می‌کنند و نمونه‌های بارز آن در متفکران قرن نوزدهم

می‌توان دید: نظیر سن سیمون و سوسیالیست‌های بنام، یعنی آنها که باور می‌داشتند که تکنولوژی زندگی بشر را چنان خوش خواهد کرد که آدمی فخر بر قلم و حکم پرستاره خواهد نمود. در عصر مابین کسانی هستند مثل کان و همکارش وینر که در کتاب سال دوهزار مولفات عدیده دیگر باخوش بینی تمام به آینده مینگرند و قابل توجه است که اخیراً یکی از مجلات آلمانی با آقای کان مصاحبه‌ای داشت که در یکی از روزنامه‌های صبح چند روز پیش منتشر شد و از کان می‌پرسد که آیا شما بعد از بحران‌های عظیمی که در دنیای سال‌های اخیر روی داده بر نظرات خود باقی‌هستند و کان با آن خوش بینی عادی خودش می‌گوید. آری، این‌ها نوساناتی است موقت در تاریخ ولی آنچه من گفتم امیدوارم بعداً تحقق یابد، در مقابلش، البته می‌دانید نظریات بدین نیر هست، این نظریات بسیار رایج است. از زمانی که اسپنگلر کتاب معروف «انحطاط تمدن غرب» را نگاهت، تاکنون در عصر ما فراوان هستند کسانی که معتقدند که بالاخره جنگها، اتم و بحران‌های دیگر مثل آلودگی محیط زیست، کاهش منابع اولیه، رشد انفجاری جمعیت، افزایش فاصله میان ممالک غنی و فقیر، بهم ریختگی نظام پولی جهان و بحران افسردگی و انقباض اقتصادی همراه با تورم که جهان غرب امروز با آن مواجه است، کار بشر را به دشواری و تباهی خواهد رساند.

فیدس باده آلمانی در کتاب دنیای سال دوهزار خودش که بفارسی ترجمه شده است سوال می‌کند که آیا جهان اصولاً به سال دوهزار از طغیان خواهد رسید؟ البته در هر دو طرز تفکر يك مایه مبالغه و اغراق وجود دارد.

### رساله جامع علوم انسانی

اندیشه خوش بین، غالباً با ساده لوحی آمیخته است و بدینی در حقیقت انکار اینست که انسان می‌تواند دردشوارترین شرایط تاریخ انتباه پیدا بکند و از تجربه گذشته خودش درس بگیرد و روش زندگی خودش را تغییر بدهد.

کتابی تازه منتشر شده است به زبان فرانسه، ترجمه از آلمانی، بنام «شرط بندی روی انسان است» مؤلفش رابرت یونگ که يك متفکر به تمام معنی با ارزش آلمانی است. شرط بندی روی انسان عنوان این کتاب، معرف اینست که از انسان و انسانیت تو می‌ناید

شد. انسان قادر است که دردشوارترین مرحله تاریخ خودش مسیر زندگی خویش را تغییر بدهد و خوشبختانه این تمایل اخیر یعنی اعتقاد به این که انسان قادر است تمدن و فرهنگ را در مسیر تازه‌ای بیندازد. در کتاب دوم کلوپرم از مسارویچ و ویستل دیده میشود. عنوان کتاب مزبور انسانیت در يك نقطه عطف، یا استراتژی برای دنیای فرداست که خلاصه‌اش این است که تمدن مادی و فنی غرب به يك مرحله بن بست رسیده است، اگر بخواهد شوق و ولع خود را در مصرف هر چه بیشتر و تباه کردن هر چه فزون تر منابع محیط زیست و آلوده ساختن جهان و مسابقات تسلیحاتی و قس علیهذا ادامه دهد، انقراض حیات انسانی حتمی و قطعی است. اما برای بشر هنوز راهی هست و آن این است که توسعه و رشد کمی را به توسعه و رشد ارگانیک بدل بکند.

بعبارت دیگر انسان از تمدن مصرف چشم پوشد و به تمدنی بازگردد که جواب گوی احتیاجات اساسی و حقیقی انسانی باشد و این تحقق نمی‌پذیرد مگر با همدلی و همکاری تمام افراد بشر و با احساسی عمیق این حقیقت که سرنوشت همه آدمیان بر روی این کره خاک به هم دیگر بستگی تمام دارد. می‌بینیم که مقداری خوش بینی در میان این سیاهی و تیرگی روزگار ما پدیدار شده است. حال ببینیم مشخصات اساسی این فرهنگ و تمدن فردا چیست؟

### پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

بنده اشاره کردم که فردا هم امروز ولادت پیدا کرده است. فردا دور نیست و همانطور که مولفینی که بنام آنها اشاره شد، ذکر کرده‌اند در گزارشهای نسل جوان یا بعضی گروههای بشر دنیای فردا، ماجراهایها و شکوفه‌هایی می‌بینیم که حکایت می‌کند از این که آدم فردا و انسانیت فردا چه خواهد بود؟ آقای رابوت بونگ مولف کتاب شرط بندی روی انسان می‌گوید اگر نگاه بکنیم به این خواست‌ها و آرزوهایی که در نسل جوان هست و آنچه که نسل جوان مطلوب می‌داند یا بعضی روشنفکران مصلح آینده نگر خواستار آن هستند به این بر می‌خوریم که انسانی است با اوصافی بکلی متفاوت از انسان امروز، با ارزشهایی به کلی جدا از ارزشهای دنیای صنعتی. دردنیای صنعتی، انسان انسانی «بسته» بوده و در این جا خوب است اشاره کنیم به این که این



اصطلاح بسته نزد فیلسوف بنام (هانری برکسون) هم به همین معنا بکار رفته است. انسانی پایبند مقررات ولی انسانی محدود، انسانی که کار راه حکم اجبار یا به حکم وظیفه می‌کند نه به اشتیاق طبیعی - انسان آینده انسانی است گشاده برخلاف انسان از خود بیگانه قرن بیستم، یعنی دوران غلبه تمدن صنعتی. انسان گشاده انسانی است که از خودش بیرون می‌آید و بادیگری می‌آمیزد و به جمع و گروه توجه دارد شاهد این مطلب در نوشته یونگ و مؤلفان متعدد دیگر توجه به این خواش اجتماعی فوق‌العاده شدیدی است که در نسل جوان مشاهده می‌شود، حتی تلاش برای ساختن گروهها و برای ایجاد آن‌ها حالت صمیمیت که دیگر در جامعه غرب حتی در درون خانواده مشاهده نمی‌شود؛ سعی در ایجاد گروههای صمیمی و عاطفی و بقول جامعه شناسان گروهها و روابط چهره به چهره که جایگزین گروههای رسمی و روابط غیر شخصی و وظیفه‌ای بشود که شاخص تمدن سازمان یافته معاصر بوده است. ماهمه میدانیم که در تمدن معاصر در زندگی شهری بسیار کسانی همسایه یکدیگرند و خانه‌ها همرا ندیده‌اند. مردم شهری از دیگران فقط نقش اجتماعی آنان را می‌شناسند که مثلاً فلانی کاسب است، فروشنده است، فلانی مصرف کننده است، مسافر اتوبوس است، زیرا روابط انسانها، روابط نقشها بایکدیگر است نه روابط شخصها بایک دیگر بعقیده مؤلفانی که به آنها اشاره شد، انسان قرن بیست و یکم از این بستگی و در خود فرورفتگی بیرون خواهد آمد و تعصبات تنگ و محدود کننده ملی و قومی و نژادی را بدور خواهد افکند.

### پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

انسان فردا به انسانیت مهر خواهد ورزید و محبت به زندگی خواهد داشت. ریسمان Reisman جامعه‌شناس بنام امریکائی میگوید؛ انسان قرن نوزدهم انسان خود رهبر و انسان خود کف و مبتکر بود که مظهر آن در طبقه انترپرنور میتوان جست یعنی کسانی که به قول شوپنر توسعه اقتصادی غرب را بنیان نهاده‌اند. انسان قرن نوزدهم انسان اصیل بود، انسان شجاع بود. ولی انسان قرن بیستم انسانی است اسیر این نظام بزرگ اجتماعی، اسیر نظام مستقر، اسیر بور و کراسی و حال آنکه انسانیت قرن بیست و یکم بعقیده این مولفین به آن حالت طبیعی یعنی بآن حقیقت وجود انسانی، به خلاقیت ذهنی و فکری و به جریبان طبیعی عاطفی بازگشت خواهد کرد، بقول مولف Greening of America: جوانان را از پذیرش

ماسکها و از ایفای نقشها گریز دارند و پرهیز میکنند، جوان میخواهد همانطور که هست باشد و بماند و از دیگری هم در روابط خودش چنین انتظاری دارد نه اینکه افراد با هم در قالب يك تمدن سازمان یافته ماشینی و عقل گرایی تنها از نظر نقشها و وظیفهها مرتبط باشند و بس. انسان نو و جوان امروز، طالب بازگشت به آن جنبه‌های عاطفی و غیر تصنعی انسان است. در عصر ما حرفه (کاربر) و حرفه‌گرایی اقتصادی اصل اساسی است حتی تمام نظام تعلیم و تربیت در تلاش این است که تمام افراد بتوانند شاغل شغلی بشوند و تأمین معیشت بکنند. به همین قیاس بسیاری از نظامهای دیگر در خدمت اهداف اقتصادی و شغل و پیشه قرار دارند. انسان امروز بدنبال سود و انتفاع است و غرض اصلی بیشتر داشتن است، همه منظومه تمدنی و فرهنگی امروز در پی بیشتر داشتن است. اما بقول محققان، انسان آینده بدنبال سود و دارائی شخصی نخواهد بود، بلکه اهداف انسان فردا بیشتر خوب و خوش زیستن و بعبارت دیگر کمال زندگی خواهد بود و بجای مالکیت به عدالت اجتماعی بیشتر تاکید خواهد کرد، بهت زدگی و اشتیاق مفرط انسان امروز در برابر ترقیبات فنی جای خود را بدانشهای نوری خواهد داد. مثل محیط به طبیعت. مهر به هر چه زیاست و به هر چه از تازگی برخوردار است و در مقابل، آنچه تصنعی است و آنچه فنی است در نظر نسل فردا ارزش دیرین خود را نخواهد داشت.

ریچ در کتاب *Greening of America* سخن از سه وجدان پایمی میگوید: وجدان مردم قرن نوزدهم، وجدان مردم قرن بیستم و یکم و خود آگاهی تازه که نزد نسل جوان مشاهده شده است. بسیاری از جوانان اندیشمند (مراود اینجا از جوانان قلندر هپی و سودا زده بی اندیشه نیست) به گمان او مبشر حالت انسان جدید هستند. انسان جدید به عقیده او به منزلت و قدرت که همه تلاش مردم قرن بیستم در پی آن بود، بسیار کمتر خواهد اندیشید تا به تجلی هویت نهفته خودش، به شکستگی استعدادهای و بروز نهاد خودش.

انسان قرن بیستم را بعضاً انسان از خود بیگانه *aliene* توصیف کرده اند یعنی اسیر ماشین و اسیر تکنولوژی، مارکوز از این انسان به انسان يك بعدی یا تك ساختی (بقول مترجم کتات مارکوز) یاد کرده است. روان پزشکان انسان امروز را انسان شیزوفرینیک (اسکیزوفرینیک) میخوانند. یعنی انسانی که یک نوع تجزی شخصیت یا دوگانگی عمیق در شخصیتش هست و در حقیقت يك ماسک و نقاب برونی دارد و يك شخصیت درونی که باهم از بیخوبن متفاوت است.

انسان آینده انسانی است با خود راست و درست، روشن و باصفا که به خود و به زندگی و به طبیعت باز خواهد گشت و از آنچه مصنوعی است و قالبی است و احیاناً کاذب است پرهیز خواهد کرد. متذکر باشیم که فلاسفه معمولاً از این مرحله به مرحله «خودآگاهی» تعبیر میکنند. بقول ریچ در برابر وجدان نو، انسان ارزش مطلق است بخلاف نظریه‌ای که میگفت انسان گرگ انسان است و باید گفت که این نظریه نه تنها مبتای روابط اجتماعی دردنیای غرب شده است، بلکه روابط دنیای غرب را با جهان شرق تعیین میکند و استعمار و استعمار نو و استثمار جلوه‌هایی از اعتقاد به این است که انسان گرگ انسان است. در برابر چنین اندیشه‌ای، انسان آینده دیگران را برادر و خواهر خود میانگارد و عقیده دارد که در این جهان برای همه کس جای کافی هست. هیچ آدمی را طبق یک معیار عمومی نباید سنجید. زیرا در هر انسانی هر چه باشد جهانی منحصر به فرد نهفته است. باید این جهان منحصر بفرد در وجود هر کس کشف گردد و زیبایی هم در همین تفاوت است. بنابراین هیچکس حق داوری در باره دیگری را ندارد.

در دوران صنعت همه تا کیله در باره رقابت و سبقت‌تماز بود. بنیاد مدارس بر روشهای امتحان و پرسش و همه زندگی در محیط کار بر همین رقابت و سبقت‌گرفتن و تماز جستن، نهاده شده بود و حال آنکه از منظر انسان نو، هر فردی هویت خاص خودش را دارد و به همین مسابقت درخور احترام و ستایش است و نباید کمتر از دیگران به حساب آید و از نظر وجدان نو همه افراد باید خودشان را مثل اعضای یک خانواده حساب کنند.

میدانید که **مک‌لوهان** فیلسوف روابط جمعی و ارتباطات اجتماعی نظریه‌ای دارد بسیار شنیدنی که میگوید: تاریخ از سه مرحله اساسی گذشته است. مرحله اول: مرحله قبل از تمدن مکتوب بوده است که اساس روابط انسان و ارتباطات جمعی، گفتن و شنیدن بوده یعنی گوش، نقش اصلی را در این تمدن باصطلاح قبیله‌ای داشته است. این دوران، دورانی است که ما بنام فرهنگ باستانی یا قبل از تاریخ از آن یاد میکنیم و از خصوصیات آن اعتقاد به مداخلت نیروی سحرآمیز در زندگی بشر است. و قتیکه هنوز چشم بکار نیافتاده و عیثت پدید نیامده بود



و انسان همه چیز را از راه سمع می پذیرفت، یعنی سنتها و عقاید و اندیشه‌ها را. نباید تعجب کرد که انسان آن دوران نمی‌توانست انسان عینی و در نتیجه انسان عملی باشد. بزرگترین انقلاب تاریخ بشر عبارت بود از پیدا شدن خط و قرنها دیرتر چاپ که اجازه داد آثار مکتوب و نسخ فراوان در اختیار میلیونها نفر قرار بگیرد. در این مرحله مبنای تمدن بر چشم نهاده شده است زیرا چشم است که خط را می بیند و دیدن مبنای عینیت است *objectivite* و عینت مبنای علوم طبیعی است. کسیکه پدید می‌گردد و می‌سنجد و می‌آزماید عقل گراست. بنابراین راسیونالیزم طبعاً در تمدن مکتوب پدید می‌آید و توسعه می‌یابد و ضمناً عقل گرایی و مطالعه و خواندن کتاب با فردیت توأم است زیرا هر فرد برخلاف گذشته که می‌بایست در قبیله جمع شود و سنتها و تجربه‌ها و آموخته‌ها را از دیگران یاد بگیرد می‌تواند در منزل بنشیند و منفرداً کتاب بخواند و چیز یاد بگیرد و تفکر کند. بنابراین تمدن مکتوب طبعاً بنیاد فرد یا *individualisme* را می‌گذارد.

اما ما امروز در آستانه بزرگترین انقلاب در تاریخ جهان هستیم و آن انقلاب وسایل ارتباط است که دیگر تنها سمع یا گوش در کار نیست؛ بلکه تمدن جدید یعنی تمدن رادیو و تلویزیون تمدنی است که همه حواس انسانی یعنی لمس و چشم و گوش را در آن واحد بکار می‌گیرد. تمدن الکترونیکی یا تمدن برق، خصوصیات کلی تازه‌ای را همراه دارد. هر چند کتابهای مک‌لوهان مشکل است و سرگیجه آور، اما نکته‌های جالب توجهی را مطرح میکند: شما با رادیو، تلویزیون احساس مشارکت می‌کنید، احساس می‌کنید که در وقایع حاضرید. یعنی ابعاد انسان دوران الکترونیک دیگر ابعاد انسان منفرد نیست و ابعاد مشارکت در مجموع حوادث جهان است، اینست که اصطلاحاً می‌گویند انسان به یک جامعه قبیله‌ای تعلق مجدد یافته. منتها قبیله‌ای که همه دنیا را در بر می‌گیرد. دنیا مثل یک دهکده کوچکی شده و خواهد شد که در هر گوشه هر چه روی می‌دهد تماماً و در همان لحظه به همه دنیا تسری می‌یابد و خبر آن در اختیار همه قرار می‌گیرد، چنین انسانی دیگر انسان صرفاً عینی نیست و تنها انسان سمعی نیست و به همین مناسبت تغییرات بسیاری از آنچه که روی داده و در آینده روی خواهد داد نتیجه همین دگرگونی در ارتباط جمعی است. برگردیم به مطالب خودمان، طفلی که از کودکی از

طریق رادیو و تلویزیون و سینما یا آنچه که در سرزمینهای دیگر میگذرد مرتبط میشود احساس نسبت به جامعه و محیط نمیتواند احساس انسانی بسته و محدود در یک محله یا در یک شهر کوچک باشد. اینست که ما شاهد هستیم که انسان امروز انسانی است که احساس مشارکت با جمع نه فقط جمع محلی خودش، بلکه جمع انسانیت میکند. بسیاری درباره جوانان گفته اند که آنان لاابالی و ولنگار و راحت طلب هستند. حال آن که بعقیده این مولفین، در جوانان حقیقی، اگر چنین عنوانی بمورد باشد، احساس عمیق مسئولیت و حتی رسالت همراه با صداقت و صمیمیت بسیار وجود دارد. در مغرب زمین بسیاری از جوانان امروز دنبال مشاغل پرطمطراق یا پر درآمد نمیروند بلکه مشاغل را میجویند که بتوانند وجود خودشان را در آنها تحقق بخشند، استعدادهای خود را شکفته کنند و از آن لذت ببرند. یعنی عامل خدمات باشند. بنا برین شما می بینید که بسیار جوانان در جامعه غرب بعنوان سپاه صلح و خدمتگزاران بشر و بصور مختلف دیگر میروند. مثلاً در نزد سپاهان یا در دیگر گروههای اقلیت، در محله های محروم شهر و به خدمتگزاری عقب مانده ترین افراد جامعه می پردازند. برای اینکه در این کارها آن حس مسئولیت و نیاز و شوق رسالت انسانی خود را ارضاء نمایند. انسان اگر انسان گشاده است انسانی است که از آزمایشهای نو، پرهیز و باها فلانارد. انسان امروز انسانی است دائماً در تکاپو و جستجو و ما تجلی این امر را همه جا میبینیم. در مطبوعات بین المللی ملاحظه کرده اید که چند دهه هزار جوان غربی امروز در هندوستان و دیگر سرزمین های شرق به تحقیق و مطالعه در عقائد مختلف و در کاوش و پژوهش عرفانهای گوناگون مشغول هستند، خانواده خود را ترک کرده اند و به راه افتاده اند، درست مثل همان سیروس لوك که در مراحل ازن تاریخ بشر به آن برخورد کرده ایم. وجدان نوین از آزمایشهای تازه روگردان نیست و با شادی از اسارت محیط فنی و تکنولوژی خود را رها میکند و دنبال تجربه های دیگر ولو تجربه های مذهبی و عرفانی میرود. در تمدن قدیم عقل گرایی، منطقی، قدرت تجزیه و تحلیل و نظائر آن اصل اساسی بود. در صورتیکه در فرهنگ جدید عاطفه، احساس و حتی شهود یعنی درون نگری و مشارکت از درون، معیار اساسی

قرار میگیرد اینها فقط نمونه‌هایی بود از طرز تفکر انسان فردا و شیوه برخورد او با جهان و زندگی.

اجازه بفرمائید اینک از دید یک جامعه‌شناس، تنها ملاحظات فردی را در کار نیاوریم بلکه نگاه کنیم که چه نهضتها و تمایلات وسیع و جمعی در عصر حاضر بچشم میخورد که بنظر ما تاحدی مبشر ظهور یک دنیای تازه و متفاوت است.

در سالهای اخیر هزارها کتاب و مقاله در نقد علم نوشته شده است، هنگامیکه اوگوست کنت بنیاد جامعه‌شناسی را مینهاد آرزومند بود که تمام مسائل بشری به مدد علم و فن حل شود. از آن زمان پیش از یک قرن برآمده است انسان و انسانیت متوجه این حقیقت شده است که مناسبانه علم توانائی حل اکثر مسائل اساسی و حقیقی انسانرا ندارد. یکنوع سرخوردگی و یکنوع ناامیدی نسبت به علم در نزد دهها و صدها مولف و محقق معاصر مشاهده میشود.

دومین تمایل جمعی که در عصر ما مشاهده میشود قیام انسان بر ضد تکنولوژی خشن و بی‌امان است، یعنی آن نوع تکنولوژی که اسیر میکند و ابعادش ابعاد فوق انسانی است و بجای آنکه انسان آنرا ابزار کار خودش بکند، خود در خدمت آن درمی‌آید. اینجا ما شاهد نهضتهایی هستیم که تحت عنوان طرفداران تکنولوژی آرام و بی‌زبان معروف شده‌اند. اینگونه نهضت جنبش محدود و کوچکی نیست. حتی اخیرا یک موزه و یک نمایشگاه در انگلستان ترتیب یافته از تکلیکها و فوئی که هر آدم ساده‌ای میتواند به آسانی فرا بگیرد یعنی ماشینی را سوار کند، پیاده کند یعنی آن نوع تکلیکها که با اصطلاح با ابعاد انسانی متناسب و متناسب باشد.

سومین نهضت بزرگ عصر ما نهضت حفظ و صیانت محیط زیست است که بهترین تجلی آنرا در کنفرانس عظیم استکهلم میشد دید و خود من که در این کنفرانس شرکت داشتم و ناظر بحثها و گفتگوها بودم و نیز در آن چه در جوار کنفرانس و خارج کنفرانس ارائه می‌شد، شاهد این حقیقت بودم که تا چه اندازه بشر به اجابت دعوت کهنه روسو مشتاق آن شده است که از محیط تصنیعی خویش به طبیعت بازگردد و یک رابطه متعادلی با جهان زنده برقرار کند و از ضایع کردن منابع بهره‌برد و منابع مصرف شده را دوباره بکار بگیرد (آنچه بنام Recycling در نزد اکولوژیستها معروف است) بنده نتیجه مطالعه و تفکر خودم را در



مورد کنفرانس استکهلم در چندین مقاله در مجله نگین نوشتم و بنظر من حاصل کلام و پیام کنفرانس استکهلم این بود که آن تمدن غرب که بی‌امان محیط را مورد تجاوز و تعدی قرار می‌داد امروز به‌ین‌بست رسیده است و بشریت نیاز به یک تمدن تازه‌ای دارد.

تمایل چهارم که در سطح جمعی در جهان معاصر مشاهده می‌شود اینست که چون بشر از معرفت علمی و عینی خیر ندیده است، ب جستجوی راههای تازه و آزمایش‌های جدید برآمده است. امروز یک درد دینی و عرفانی در سراسر عالم دیده می‌شود و این درد عرفانی و دینی گواه روشنی است بر ناامیدی بشر از اینکه فقط به‌دست استدلال و منطقی و علم تجربی و عینی به‌هدف مطلوب برسد.

شاخص دیگر عصر حاضر، آزادی جوئی انسان و طلب رهائی از هر نوع اسارت است، اسارت آدم در برابر آدم، آدم در برابر تکنولوژی، محیط در برابر تکنولوژی و غیره و می‌بینیم که نهضت‌های ضد استعمار، ضد استثمار، ضد تبعیضات نژادی امروز در محافل بین‌المللی خیلی بیشتر از گذشته طرفدار دارد.

بالاخره اشاره می‌کنیم به یک جریان وسیع اجتماعی دیگر و آن بازگشت انسان به ابعاد کوچک و امور محلی در عین رغبت به تفکر جهانی می‌باشد. مؤلفین و اکولوژیست‌های بنام انگلیسی کتابهایی نوشته‌اند از جمله «**طرحی برای بقا**» که بفرانسه ترجمه عنوان آن «**تعمیر کردن یا نیست شدن**» است. بموجب این کتاب بشردوراه بیشتر در پیش ندارد یا باید شیوه زندگی خود را تغییر دهد یا نیست شود. و فشرده پیام مؤلفین این است که آدم معاصر باید در عین حال که از مقیاس شهرهای عظیم و اقالیم‌هایی که با ابعاد انسانی تناسبی ندارد، روی برگرداند. باید یک زندگی کوچک همراه با روابط انسانی و عاطفی با همسایگان و دیگران بازگردد. یعنی اندیشه Communaute جامعه کوچک مبتنی بر روابط عاطفی دوباره زنده شود در مقابل جامعه عظیم که از اشخاص ناشناخته با روابط سرد و وظیفه‌ای ترکیب شده بود. در عین حال انسان آینده و فردا باید انسانی باشد که حس همبستگی با تمام بشریت و کل جهان داشته باشد. یعنی یک نوع وحدت در کثرت و کثرت در وحدت باید در جهان فردا پدیدار شده شود. همین مطلب است که مسارویچ و پستل مؤلفان دومین گزارش کلپ رم به آن توجه کرده‌اند که انسان فردا انسانی است که با طبیعت و با مردم معاصر و با نسل‌های آینده همدلی خواهد کرد (همدلی بمعنای شلری کلمه یاسمپاتی یعنی آمیزش معنوی و درونی و رابطه متقابل تفاهم و دوست داشتن و مهرورزیدن) انسان تمدن جدید بقول مسارویچ و پستل باین نخواهند پایید که هر چه داشته مصرف کرده است یادربی آن بوده که هر چه بیشتر داشته باشد. متعدد

بیشتر بودن و بیشتر شدن یعنی کمال هویت انسان هدف آدمیان خواهد بود نه ملکیت و داشتن و مال اندوختن. انسان نوبانسله‌های آینده هم هم‌مدل خواهد بود و غم آنان را خواهد خورد و تنها در اندیشه رفاه و آسایش خود نخواهد ماند.

اما این فرهنگ نو، این انسان نو، این گرایش‌های نو، که گفتیم جوانه‌های آنرا نزد گروه‌های پیشرو اجتماع و گروه‌های مبشر آینده، مثل نسل جوان می‌توان سراغ گرفت. آیا خود پدید می‌آید یا ما مسئولیتی در ساختن این آینده بهتر و روشتر داریم؟ آیا جبر زمانه و انفلابات روزگار این آینده را بوجود خواهد آورد یا اینکه دستی از غیب برون آمده کاری خواهد کرد؟ این سؤالاتی است که پاسخ گفتن به آنها در شرایط کنونی بسیار دشوار است.

**گاستون برژنه** مفکر بسیار بنام فرانسوی جمله‌ای دارد که می‌گوید. پیش‌بینی آینده تنها یک تفکر علمی نیست بلکه تصمیم بر ساختن آینده است. اگر قبول نکنیم مثل اینست که در حقیقت انتباه نسل معاصر و هشامی‌ری او نسبت به عواقب یک تمدن صرفاً مادی، صرفاً فنی و صرفاً اسیرکننده انسان، مهمترین شرط این تحول و انتقال است. **سور و کین** جمله معروفی دارد می‌گوید: بحران عصر ما مثل آتشی است که باید زود وجود آدمها را مذاب و مصفا بکند و فرمول او در این چهار جمله خلاصه میشود: **آزمایش و تصفیه، تعلیم و رستخیز:** بعضی محققان گفته‌اند این انتباه و استعمار باید به‌مدد اشاعه اطلاعات و تعلیم و تربیت پیدا شود. متأسفانه همه میدانیم که تعلیم و تربیت غالباً ایزاری است برای پاسداری اندیشه‌ها و اعتقادات موهوم بنده.

چند صباح بیش درباره تعلیم و تربیت مستمر و مداوم با دانشجویان دانشسرای عالی صحبت می‌کردم و عرض کردم در ذات این تعلیم و تربیت مداوم و مستمر یک فلسفه مهم تازه هست و آن اینست که پیشه‌گرانی که مبنای تعلیم و تربیت معاصر است، یعنی این هدف که باید به‌مدرسه رفت تا با احراز دیپلم بتوان شغلی را بدست آورد، در تعلیم و تربیت مستمر جای خودش را به یک فلسفه تازه می‌دهد که بیشتر دانستن و غنی‌تر شدن دائم باشد. اما تعلیم و تربیت معاصر، متأسفانه

چندان آماده برای پذیرفتن اندیشه‌های تازه بنظر نمی‌رسد.

شاید وقایع عظیم که در سطوح سیاسی و اقتصادی در جهان، آرومی بیدهد و حرکتی عظیم در ارکان وجود انداخته و می‌اندازد، بشر را بیدار بکند و لزوم تجدیدنظر بنیادی در فرهنگ و شیوه زندگی بشر را به میان بگذارد. در جای دیگر عرض کرده‌ام که چطور بحران محیط و کاهش منابع زیست، برقراری یک نظام اقتصادی تازه را ایجاد می‌کند (شما هیچوقت صحبت از یک اقتصادی جهانی را تا قبل از بحران نفت نمیشدید، از زمان بحران انرژی سخن از یک نظام تازه اقتصادی بمیان آمده است که بشر اسراف و اتلاف نکند و منابع بکار رفته را دوباره بکار بگیرد) و دیدیم که چطور مفهوم تازه‌ای از رشد و توسعه بدنبال این بحران پیدا شده است و رشد و توسعه ارگانیک را بجای رشد و توسعه کمی توصیه می‌کنند. بهبود کیفی زندگی بشر ممکن است با زندگی ساده‌تر و قانع‌تری مقرون باشد بجای تراکم ثروتها بر یکدیگر.

وحشت‌جنگ اتمی امروز در سراسر عالم نهضت‌هایی را بر ضد خشونت، تعدی و تجاوز ایجاد کرده است و منشأ این تفکر شده که فقط یک نظام سیاسی بین‌المللی می‌تواند مسیر روابط انسان‌ها را در آینده تعیین بکند.

سرخوردگی از تمدن مصرف و ارزش‌های آن، سرخوردگی از نظام بورژوازی، سود خواهی و فردگرایی آن نیز منشأ نهضت‌های فراوانی بوده است که در گوشه و کنار جهان شاهد آن هستیم و در آن اصل زیستن و پرورش انسان جایگزین اصل بیشتر داشتن شده است.

چرا ما این مطالب را مطرح کردیم برای این که برای مملکت ما آینده نگری فرهنگی امری است فوق‌العاده اساسی.

مادر سطح ملی خوشبختانه این هوشیاری را داریم که کمال آرزوی بشر نمیتواند فقط نیل به تمدن مصرف باشد، بلکه از هم اکنون با ذکر تمدن بزرگ این گفتگو



مطرح شده است که ایرانی امروز باید به ما و آراء تمدن رفاه و مصرف نیز بنگرد عامل دیگر توجه ما به این موضوع این است که در ایران از سالها پیش، از زمانی که مرحوم آل احمد، کتاب *غرب زدگی* را می نوشت تا به امروز، يك نوع هوشیاری در طبقات مختلف اجتماع در مورد لزوم شناسایی بهتر فرهنگ دیرینه خود و حفظ ارزشهای اصیل که جامعه ما دارد در برابر هجوم تمدن غرب، پدید آمده است. البته در این مقاومت در برابر غرب زدگی بقول روان شناسان يك بازتاب می توان دید و بیشتر يك عکس العمل است تا يك جنبش اصیل ولی هر چه هست به هر حال نوید بخش آینده بهتری است. یکی از مشکلات ما در این بحث ها این است که غالباً غرب را به مادیت محکوم می کنند و معنویت را بشرف محصور میدارند. بنده یادم هست در یکی از جلسات بحث و گفتگو در تهران آقای ژاک برک متفکر بزرگ فرانسوی که حاضر بود در پاسخ یکی از دوستانمان که نظر مرحوم آل احمد را ذکر می کرد گفت فراموش نکنیم که شرق و غرب دو واقعیت از هم جدا و متناقض نیست، در درون هر يك از ما هم شرق و هم غرب هر دو نهفته است. یعنی تمایل مادی و تمایل معنوی هر دو در باطن هر انسانی وجود دارد و مسلم نیست که همه غربیها از گرایش معنوی عاری باشند و یقین نیست که هیچ شرقی حرص مال دنیا را در دل نپرورد.

و ضمناً فراموش نکنیم که همه سنتها و میراث های کهنه در خور حفظ و شایسته ابقاء نیستند و این نکته را هم فراموش نکنیم که سراسر عالم يك فرهنگ جدید در سطح جهانی در شرف تکوین است که نباید ولر قسمتی از عناصر آن تمدن تازه در غرب نشأت پیدا کند خودمان را بدخمامی از موهبت آن محروم بداریم.

بعقیده من، مسئله اصلی در جامعه ما این نیست که پیش از رسیدن به اوج توسعه به لا اباد لیگری پردازیم یا منابع را اتلاف بکنیم. مسئله اصلی این است که هر گاه به رفاه مادی و جسمی برسیم روح خودمان را به ایلیس نفروشیم، قدرتمند باشیم ولی قدرت را در راه حقیقت و جمال و خیر و مصلحت بشر بکار بریم و الا در عین فقر ما سخن از اوارستگی زدن کار مشکلی نیست و در در عین ضعف گفتگو از خیر خواهی کردن کاری بیس آسان است.

پس مفهوم سخن من این نیست که دقیقه ای از کوشش عظیم که برای بهبود معیشت عامه مردم یعنی کم درآمدترین گروههای اجتماع آغاز کرده ایم بکاهیم یا ضرورت آنرا فراموش کنیم. مسأله این است که بدانیم که رفاه مادی تنها مقدمه ای است بر يك تمدن فراغت که در آن مسلماً فرهنگ مقام اساسی و منزلت اصلی را دارد و اینجاست که تحقیق و تفکر هر دو لازم است. تحقیق در این که چه عناصری از فرهنگ ما جاویدان است و قابل ابقاء است یعنی آینده گر است و احیاء تقویت آن و وظیفه فرد فرد ما است و تفکر در زندگی امروز و زندگی بهتری غنی تر و والاتر آینده .